

بحران بزرگ ۱۹۹۰  
ر. باترا  
خسرواسدی  
دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی،  
تهران  
۱۳۶۸  
۱۹۷ صفحه، ۹۰۰ ریال

# راز توفیق یک کتاب

فرخ قبادی

سریع بحران از کشوری به کشور دیگر منجر  
گشت. اما:

"این بار درد و رنج آنها از آن دفعه  
هم شدیدتر خواهد بود. در حال حاضر آنها  
دارند از کسری بازرگانی هنگفتی که هر ساله  
ایالات متحد دچار آن است سود می‌برند.  
اما در دهه ۱۹۹۰، هنگامی که آمریکا عطسه  
کند، این کشورها ذات‌الریه خواهند گرفت.  
فقرو فلاکتی که در شهرهای هندوستان، مکزیک،  
برزیل، پاکستان و مصر پیش‌بینی می‌کنم، از  
توان توصیف من فراتر است." (ص ۱۲۶).

بروز دوره‌های متناوب رونق و رکود در  
اقتصادهای سرمایه‌داری، امری طبیعی است.  
در حقیقت پویای رشد اقتصادهای مبتنی بر  
بازار، همواره پویای ناپیوسته و همراه با نسبی  
و فراز بوده است. اما گهگاه، کسادهای  
دوره‌ای دیرپا می‌شوند، گسترش می‌یابند و  
سراجام به بحران‌هایی تمام عیار مبدل  
می‌گردند. بحران بزرگ دهه ۱۹۳۰ یک  
نمونه از این حالات استثنایی بود.

چرا بعضی رکودها به رونق منجر نمی‌شوند؟  
چه شرایطی ممکن است یک دوره کساد  
معمولی را به بحران فلاکت‌بار، هم چون بحران  
دهه ۳۰ تبدیل کند؟ آقای باترا بر آن است  
که "علم اقتصاد سنتی" به این سؤال پراهمیت  
پاسخی نداده است. "اقتصاد سنتی" در  
تبیین عوامل زاینده کساد، یعنی عواملی  
که تقاضای موثر را کاهش می‌دهند و رکود  
فعالیت‌های اقتصادی را موجب می‌گردند،  
توفیق قابل‌توجهی داشته است. اما در علت‌یابی

من این کتاب را دوبار خوانده‌ام و هنوز  
مطمئن نیستم که آیا باید حرف‌های نویسنده  
آن را جدی گرفت یا آنها را صرفاً "ترفند  
کاسبکارانه‌ای تلقی کرد برای ایجاد هیجان و  
فروش میلیونی کتاب. این که کتاب یاد شده  
در ایالات متحده سروصدای بسیار برپا کرد و  
یکی از پر فروش‌ترین کتابهای نوع خود شد،  
البته لزوماً چیزی را ثابت نمی‌کند. کاملاً"  
محتمل است که شیوه جذاب نگارش کتاب  
و خودداری نویسنده از کاربرد اصطلاحات  
فنی و تحلیل‌های پیچیده، راز توفیق کتاب  
بوده باشد. اما در لابلای کتاب نکته‌هایی  
هم هست که تصویر احتمالات دیگری را نیز،  
موجه می‌سازد.

ماجرای این قرار است که یک اقتصاددان  
آمریکایی - از تبار هندی - کتابی نوشته و با  
کمال شهرت پیشگویی کرده است که ایالات  
متحده در سال ۱۹۹۰ به عمیق‌ترین وفلاکت -  
بارترین بحران اقتصادی تاریخ قدم خواهد  
گذارد. بحرانی که دست کم ۷ سال به‌درازا  
خواهد کشید و نقطه اوج آن در سال ۱۹۹۴  
پیش خواهد آمد. این پیشگویی ظاهراً حاصل  
مطالعه چرخه‌های اقتصادی در ایالات متحده  
طی ۱۵۰ سال گذشته است، و همین مطالعه  
بوده است که نویسنده را به کشف انگاره منظم  
و تکرار شونده‌ای رهنمون گشته است. به زبان  
نویسنده: کتاب:

"در اقتصاد ایالات متحد، دست کم  
در عرض هر ده سال یک کساد و در عرض  
هر ۳۰ سال و یا ۶۰ سال یک بحران بزرگ  
وجود داشته است. به این معنی که اگر در دهه  
سوم توانسته باشند جلوی بحران را بگیرند،  
در دهه ششم اثر بحران جمع می‌شود است،  
یعنی یک فاجعه فلاکت‌بار درست و حسابی.

بدین گونه، سال‌های ۱۷۸۰ شاهد یک  
بحران بودند، اما در سال‌های دهه ۱۸۱۰  
بحرانی پیش نیامد، ولی سه دهه بعد، سال‌های  
۱۸۴۰ بحران بی سابقه‌ای را از سر گذراندند.  
سال‌های ۱۸۷۰ هم از رنج یک بحران بزرگ  
در امان نماندند، اما در سال‌های دهه ۱۹۰۰  
خبری نشد. سپس ۳۰ سال بعد، بزرگ‌ترین  
بحران تاریخ روی داد...

از آنجا که دهه ۱۹۶۰ از یک بحران  
جان سالم به‌در برد، دهه ۱۹۹۰ اثر جمعی  
دیگری را تجربه خواهد کرد - یعنی بدترین  
بحران اقتصادی را در تاریخ" (صفحات ۸۷ و  
۱۱۳).

ایالات متحده البته در این فاجعه تنها  
خواهد بود. همه کشورهای که به بازرگانی  
بین‌المللی وابستگی شدید دارند - یعنی  
کشورهای صنعتی دیگر در غرب و نیز اغلب  
کشورهای جهان سوم که صادرات مواد اولیه  
شریان حیاتی آنها است - در معرض این  
طوفان قرار خواهند گرفت. در بحران بزرگ  
دهه ۱۹۳۰ نیز پیوندهای تجاری به انتقال

این نکته که چرا، در برخی دوره‌های کساد،  
رکود فعالیت‌های اقتصادی پیوسته تشدید  
می‌شود و ابعاد یک بحران فاجعه‌آمیز را به  
خود می‌گیرد، راه به جایی نبرده است. پاسخ  
خود آقای باترا به این سؤال، "تمرکز بیش از  
حد ثروت" است. تمرکز ثروت از سویی "شمار  
بانکهای دارای وام‌های متزلزل را افزایش  
می‌دهد" و ساختار شکننده شبکه مالی اقتصادهای  
سرمایه‌داری را آسیب‌پذیرتر می‌سازد و از سوی  
دیگر "به آتش جنون سفته‌بازی" دامن می‌زند.  
(ص ۱۰۱).

آقای باترا یادآوری می‌کند که تمرکز  
ثروت در سال ۱۹۲۹ (سال قبل از آغاز  
بحران بزرگ) در تاریخ ایالات متحده بی سابقه  
بوده است. در این سال، یک درصد از مرفه‌ترین  
خانواده‌های آمریکایی مالک ۳۶/۳ درصد از  
کل ثروت جامعه بوده‌اند. از آن زمان به بعد،  
"نابرابری ثروت عموماً" در حال کاهش بوده  
اما در دهه ۱۹۸۰، به برکت سیاست‌های  
مالیاتی دولت ریگان، بار دیگر به سرعت رو  
به افزایش گذارده است. در حالی که در سال  
۱۹۶۹، یک درصد بالایی جامعه کمتر از ۲۵  
درصد کل ثروت کشور را در اختیار داشتند،  
در سال ۱۹۸۳ (آخرین سالی که نویسنده  
آمار آن را در دست داشته) این نسبت به  
۳۴/۳ درصد رسیده بود. این شدیدترین  
وضعیت نابرابری از سال سرنوشت‌ساز ۱۹۲۹  
تاکنون بوده است. نابرابری شدید توزیع  
ثروت تنها شایه دهه ۱۹۸۰ با دهه  
بدفراجم ۱۹۲۰ نیست. در یک بخش خواندنی  
کتاب، نویسنده سال‌های مختلف این دو دهه  
را به مقایسه می‌گیرد و نشان می‌دهد که در هر  
دو دهه اقتصاد ایالات متحده تحولات مشابهی  
را از سر گذرانده است. راستی هم برخی از  
این شباهت‌ها خیره‌کننده‌اند، هر چند که  
نویسنده کتاب بعضی تفاوت‌های مهم را نیز،  
به گونه‌ای سوال‌برانگیز، یکسره نادیده گرفته  
است.

آقای باترا در پیش‌بینی یک بحران بزرگ  
در ایالات متحده تنها نیست. بسیاری از  
اقتصاددانان بر آنند که ساختار مالی پیچیده  
اقتصاد آمریکا، زیر فشار بی‌وقفه محرک‌های  
انسلاطی دهه‌های اخیر، شکنندگی خطرناکی  
یافته است. کسری‌های مداوم و فزاینده  
بودجه از یک سو، و سیاست‌های اعتباری  
سخت‌مندان بانکها از سوی دیگر، گرچه از  
بروز رکودهای شدید در سال‌های پس از جنگ  
دوم جلوگیری کرده‌اند، اما حجم بدهی‌های  
خصوصی و دولتی را نیز به آسمان رسانده‌اند.  
مجموع دیدن دولتی و خصوصی در ایالات  
متحده، که در سال ۱۹۴۶ فقط ۵۰۰ میلیارد  
دلار بود و حتی در ۱۹۶۵ نیز از ۱/۳ تریلیون  
دلار تجاوز نمی‌کرد، در دهه ۱۹۸۰ از مرز  
۱۰ تریلیون دلار هم گذشت. بدهی‌های  
خارجی ایالات متحده نیز، بطور خاص،  
اکنون از ۶۰۰ میلیارد دلار تجاوز می‌کند،

که این خود آمریکا را به بدهکارترین کشور جهان تبدیل کرده است. در چنین اوضاع و احوالی ضربه‌های ناگهانی و حتی کسادی‌های معمولی هم می‌توانند خطرآفرین باشند و به ورشکستگی‌های زنجیره‌ای و احتمالاً "بحران‌های تمام عیار منجر گردند. یادمان نرود که سقوط ناگهانی قیمت سهام در بازار بورس نیویورک در اکتبر ۱۹۸۷ چه وحشتی بر مراکز مالی جهان مستولی کرد.

با این همه پیشگویی وقوع یک بحران فاجعه‌آمیز در یک تاریخ معین، آن هم بر اساس انگاره "بلندمدت‌مسترد چرخه‌های اقتصادی، چیزی بیش از یک پیش‌بینی علمی به نظر می‌آید. واقعیت هم این است که نویسنده کتاب خود را در مرزهای شناخته شده علم اقتصاد محصور نمی‌بیند. ایشان به گفته خود، در اواخر سال ۱۹۷۸ (اندکی پیش از پیروزی انقلاب اسلامی) نه تنها سرنوشت انقلاب، بلکه حتی بروز جنگ عراق با ایران را نیز پیش‌بینی کرده است، آن هم جنگی که در "سالهای ۸۱ - ۱۹۸۵" آغاز خواهد شد و "دست کم هفت سال به درازا خواهد کشید" چندی بعد هم نویسنده توانسته است سرنوشت یک لایحه "پرسروصدای مالیاتی را در کنگره آمریکا به درستی پیش‌بینی کند. (ص ۶۴). این جا دیگر خواننده خود را با یک غیب‌گوی هندی روبرو می‌بیند و نه یک متخصص علم اقتصاد.

گرچه نویسنده کتاب این پیش‌گویی‌ها را چیزی جز "قضاوت‌های معقول... بر پایه گروهی از شواهد درخور اندازه‌گیری" به شمار نمی‌آورد، اما این را باید به حساب فروتنی ایشان گذاشت. در حقیقت توانایی این قبیل پیش‌گویی‌ها، از نظریه‌ها و تعالیم یک فیلسوف هندی مایه می‌گیرد که نویسنده کتاب سخت به او دل بسته است. "پرابهات رانجان سرکار" اندیشمندی است که به گفته آقای باترا پاسخ به "معمای تحول اجتماعی" را فراروی ایشان قرار داده است. بخشی از کتاب بحران بزرگ ۱۹۹۰ به تشریح نظریه تحول اجتماعی سرکار و "قانون چرخه‌های اجتماعی" او اختصاص دارد. کاستی‌های ذاتی نظریه‌های جهانشمول "تحول تاریخی" به کنار، طبقه‌بندی سرکار به ویژه سست پایه می‌نماید. این بخش از کتاب، با همه جذابیتش، نمی‌تواند چندان جدی گرفته شود. با وجود این، برخی از استنتاجات نویسنده کتاب که مبتنی بر "قانون چرخه‌ها" است، به نحوی شگفت‌انگیز ساده و منطقی به نظر می‌آید. چه کسی می‌تواند با خواندن توضیح نویسنده، درباره علت چرخه‌های منظم سی ساله و شصت ساله از بلخند خودداری کند؟

"چرا برخی از رویدادها با چنین نظم و ترتیبی روی می‌دهند؟... هر نسلی حدود ۳۰ سال فعال است و سپس نسل تازه‌ای کار را

تحویل می‌گیرد. هر نسلی راه‌های تازه‌ای پیدا می‌کند که همان اشتباهها را مرتکب گردد... هر نسلی پایش را جای پای نسل پیش می‌گذارد. چرخه سی ساله از این جابه‌وجوب می‌آید... انسان از اشتباههای خودش می‌آموزد، اما بهندرت از اشتباههای دیگران "برخی اشتباهها، به علت پیامدهای شگرفشان در هر نسل تکرار نمی‌شوند، بلکه یک نسل در میان تکرار می‌گردند. در این مورد مردم اشتباههای پدران خود را تکرار نمی‌کنند، بلکه خطاهای پدر بزرگ‌های خود را مرتکب می‌گردند. این پدیده موجب چرخه‌های شصت ساله می‌شود." (ص ۱۲۳ - ۱۲۲).

آقای باترا دست کم چهار سال قبل، به هنگام نگارش کتاب خود، پیشگویی کرده است که "کسادی‌ای در سال‌های ۹۰ - ۱۹۸۹ روی خواهد داد که، همزمان با یک نظام بانکی متزلزل، که خود در نتیجه "تمرکز بی سابقه" ثروت پدید آمده است، موجب پدید آمدن بحران بزرگ و بی سابقه دهه ۱۹۹۰ خواهد گردید" (ص ۱۴ - ۱۱۳). شاید باور کردن آن دشوار باشد، اما واقعیت این است که شاخصهای اقتصادی منتشر شده، مربوط به سه ماهه چهارم سال ۱۹۸۹، چرخشی نزولی را

نویسنده کتاب این پیش‌گویی‌ها را چیزی جز "قضاوت‌های معقول... بر پایه گروهی از شواهد درخور اندازه‌گیری" به شمار نمی‌آورد، اما این را باید به حساب فروتنی ایشان گذاشت. در حقیقت توانایی این قبیل پیش‌گویی‌ها، از نظریه‌ها و تعالیم یک فیلسوف هندی مایه می‌گیرد که نویسنده کتاب سخت به او دل بسته است. "پرابهات رانجان سرکار" اندیشمندی است که به گفته آقای باترا پاسخ به "معمای تحول اجتماعی" را فراروی ایشان قرار داده است. بخشی از کتاب بحران بزرگ ۱۹۹۰ به تشریح نظریه تحول اجتماعی سرکار و "قانون چرخه‌های اجتماعی" او اختصاص دارد. کاستی‌های ذاتی نظریه‌های جهانشمول "تحول تاریخی" به کنار، طبقه‌بندی سرکار به ویژه سست پایه می‌نماید. این بخش از کتاب، با همه جذابیتش، نمی‌تواند چندان جدی گرفته شود. با وجود این، برخی از استنتاجات نویسنده کتاب که مبتنی بر "قانون چرخه‌ها" است، به نحوی شگفت‌انگیز ساده و منطقی به نظر می‌آید. چه کسی می‌تواند با خواندن توضیح نویسنده، درباره علت چرخه‌های منظم سی ساله و شصت ساله از بلخند خودداری کند؟

مهم‌تر از این تحول نامعلوم، اما به یاد داشتن این واقعیت است که امروزه، برخلاف سالهای دهه ۱۹۳۰، مداخله آگاهانه دولت‌ها در اقتصادهای سرمایه‌داری نه تنها کفر و زندق به شمار نمی‌آید، که از وظایف اصلی دولت‌ها نیز محسوب می‌شود، ضمن آن که سهم دولت‌ها در تولید ملی هم (که تابعی از نوسانات بازار نیست) به مراتب از دوران پیش از جنگ دوم بیشتر است. بی‌تردید سیاست‌های اقتصادی دولت‌ها، علیرغم پیشرفت‌های چشمگیر علم اقتصاد، نمی‌توانند از بروز بحران‌های شدید در اقتصادهای سرمایه‌داری جلوگیری کنند، اما می‌توانند از وخامت این بحران‌ها بکاهند یا حتی دوره طبیعی آن‌ها را کوتاه‌تر کنند.

با همه این‌ها، و حتی برای کسانی که پیش‌گویی‌های هیجان‌انگیز را در هر حال مشکوک می‌یابند، کتاب بحران بزرگ ۱۹۹۰ خالی از فایده و جذابیت نیست. چنانکه آقای تارو، اقتصاددان سرشناس آمریکایی در مقدمه کتاب گفته است، "برای درک جاذبه تحلیل باترا، لازم نیست با همه نتیجه‌گیری‌های او موافق بود." ترجمه روان خسرواسدی بر این جذابیت افزوده است.

در اقتصاد ایالات متحده نشان می‌دهند. الگوهای اقتصادسنجی موسسات معتبر آمریکایی نیز، کسادی خفیفی را تا سال ۱۹۹۱ پیش‌بینی کرده‌اند.

آیا این همان کسادی موعود باترا است که طلایه‌دار بحران بزرگ ۱۹۹۰ خواهد بود؟ آیا تا چند ماه دیگر بزرگترین بحران اقتصادی تاریخ آغاز خواهد شد؟ گمان نمی‌کنم که هیچ کس بتواند با قاطعیت به این سؤال پاسخ دهد. اکثریت بزرگ اقتصاددانان بروز چنین حادثه‌ای را بعید می‌دانند. حتی بسیاری از کسانی که به دلایل دیگر، و با تحلیل‌های سنجیده‌تر، بروز بحرانی شدید در اقتصادهای سرمایه‌داری را در آینده‌ای نه چندان دور، ناگزیر می‌دانند، اکنون در پیش‌بینی‌های خود احتیاط بیشتری نشان می‌دهند. نباید فراموش کنیم که فروپاشی اقتصادهای سوسیالیستی اروپای شرقی امکانات تازه‌ای در اختیار سرمایه‌داری غرب قرار خواهد داد و فضای تازه‌ای بر روی آن خواهد گشود. از آنجا که رکود و کسادی از کمبود تقاضا نشأت می‌گیرد، گشایش بازارهای بزرگ اروپای شرقی، که هم تشنه کالاهای صادراتی غربند و هم مشتاق سرمایه‌گذاری‌های آنان، قاعدتاً باید عامل مؤثری در تعویض یا دست کم تخفیف بحران‌های دوره‌های اقتصادهای سرمایه‌داری پیشرفته به شمار آید. سرنوشت اقتصادهای سوسیالیستی اروپای شرقی البته هنوز به درستی معلوم نیست، اما همان حرکت‌های اولیه به سوی اقتصادبازاری - بویژه در لهستان و مجارستان - چشم‌انداز نویدبخشی را برای اقتصادهای صنعتی غرب نمایانده است.

مهم‌تر از این تحول نامعلوم، اما به یاد داشتن این واقعیت است که امروزه، برخلاف سالهای دهه ۱۹۳۰، مداخله آگاهانه دولت‌ها در اقتصادهای سرمایه‌داری نه تنها کفر و زندق به شمار نمی‌آید، که از وظایف اصلی دولت‌ها نیز محسوب می‌شود، ضمن آن که سهم دولت‌ها در تولید ملی هم (که تابعی از نوسانات بازار نیست) به مراتب از دوران پیش از جنگ دوم بیشتر است. بی‌تردید سیاست‌های اقتصادی دولت‌ها، علیرغم پیشرفت‌های چشمگیر علم اقتصاد، نمی‌توانند از بروز بحران‌های شدید در اقتصادهای سرمایه‌داری جلوگیری کنند، اما می‌توانند از وخامت این بحران‌ها بکاهند یا حتی دوره طبیعی آن‌ها را کوتاه‌تر کنند.

با همه این‌ها، و حتی برای کسانی که پیش‌گویی‌های هیجان‌انگیز را در هر حال مشکوک می‌یابند، کتاب بحران بزرگ ۱۹۹۰ خالی از فایده و جذابیت نیست. چنانکه آقای تارو، اقتصاددان سرشناس آمریکایی در مقدمه کتاب گفته است، "برای درک جاذبه تحلیل باترا، لازم نیست با همه نتیجه‌گیری‌های او موافق بود." ترجمه روان خسرواسدی بر این جذابیت افزوده است.

